

ارتباط روشن فکری و تشیع: واجب یا مستحب؟

منبع: سایت خودنوویس، روز چهارشنبه، مورخ: ۹۳/۹/۱۹

گفتگو از: محمد تاج دولتی

[1] سروش دباغ می گوید: فکر می کنم یک روشن فکر امروز ایرانی لزومی ندارد که مذهب شیعه اتخاذ کرده باشد. میرسپاسی نیز معتقد است که باید قرائتی انتقادی از فرهنگ خودی داشت.

بحث‌های برانگیخته شده پیرامون مفهوم «روشن فکر» و «روشن فکری» در ادبیات سیاسی و اجتماعی ایران موضوع تازه‌ای نیست. هرازگاهی، و اغلب با بیان اظهارنظر یا اصطلاح و ترکیبی تازه و غیرمعمول در باره روشن فکر و روشن فکری در ایران، موج تازه‌ای از بحث‌های مخالف و موافق ایجاد می شود و پس از مدتی موج برخاسته فروکش می کند تا فرصت و بهانه دیگری پیدا شود. اظهار نظر اخیر مسعود بهنود در برنامه تلویزیونی کامبیز حسینی [2] در باره «روشن فکر شیعی» و بحث‌های پس از آن نیز شاید از جمله همان فرصت‌ها و بهانه باشد.

در روزهای پایانی هفته‌ای که گذشت دکتر علی میرسپاسی [3]، استاد جامعه‌شناسی سیاسی در دانشگاه نیویورک و مولف چند کتاب به زبان‌های فارسی و انگلیسی در باره ایران، به دعوت بنیاد سهروردی [4]، برای سخنرانی و گفت‌وگو با دانشجویان و علاقمندان به مسائل سیاسی و روشن فکری ایران به شهر تورنتو آمده بود. در جلسه سخنرانی در باره موانع دموکراسی در ایران و در بخش پرسش و پاسخ دکتر علی میرسپاسی و دکتر سروش دباغ [5]، مدیر بنیاد سهروردی نظرشان را در مورد بحث‌های اخیر و مفهوم «روشن فکر شیعی» ارائه کردند.

علی میرسپاسی: دل شوره دارم که بحث‌های روشن فکری عمومی شود

دکتر علی میرسپاسی در ارتباط با بحث‌های اخیر می گوید: بعضی از بحث‌های روشن فکران بی خود است و ربطی به چیزی ندارد. ولی بعضی حرف‌ها، بحث‌های مبرم جامعه ماست. یعنی بحثی نیست که فقط روشن فکری باشد. اتفاقاً دل شوره فکری من این است که این بحث‌ها را مردمی کنیم.

در پاسخ به شما، آقای اقبال [6] لاهوری [6] بحثی دارد که دقیقاً راجع به این قضیه است. او می گوید روشن فکران ایرانی به خاطر تاثیری که از فرهنگ سامی گرفتند (و به نظر من این تاثیر چیزی جز اسلام نیست)، هر زمان که تصمیم گرفتند نوآوری کنند، عملاً در دین نوآوری کردند. به نظر لاهوری دنیای جدیدی که باید در ایران ساخته شود بایستی توسط فیلسوفانی باشد (منظور همین روشن فکران است)، که از درون دین بیرون می آیند.

علاوه بر این اخیراً دو کتاب خیلی قوی در این باره نوشته شده است. یک کتاب را خانم منگل بیات نوشته و کتاب دیگر توسط آقای عباس امانت [7] نوشته شده است. بحث هر دو کتاب در باره رابطه دنیای شیعی-صوفی-عرفانی ایران سنتی و روشن فکران مدرن ایران است. جمع‌بندی آنها هم این است که روشن فکران ایرانی، حتی آنهایی که از مارکسیسم متأثر هستند و خود را روشن فکر دینی نمی‌دانند، اساس فکرشان را از یک سری اسطوره‌های شیعی گرفته‌اند. اتفاقاً در این زمینه هم عباس امانت که از سابقه خانوادگی بهایی می‌آید و هم منگل بیات (که نمی‌دانم اما شنیده‌ام که از چیزی شبیه به این می‌آید) و هم اقبال لاهوری که متفکر اسلامی است، همه

مقدار زیادی جنبش باب و بهائیسیم را مهم می‌دانند. همه آنها که می‌خواستند در ایران مدرنیسم بیاورند، عملاً دین دیگری بوجود آوردند. البته مقدار زیادی هم راجع به شریعتی و مارکسیست‌ها نیز بحث می‌کنند.

بحثی که آقای بهنود و بعداً مهاجرانی کرده‌اند (البته مقاله بهنود را نخوانده‌ام، ولی امیدوارم با مطالبی که در دفاع یا حمله به او خوانده‌ام درک درستی داشته باشم)، به شکلی درست است. و آن بحث این است که شما بدون اینکه قرائتی انتقادی از فرهنگ خودتان داشته باشید یک دفعه نمی‌توانید گسست پیدا کنید. یعنی آنچه آرامش دوستدار می‌خواهد، بی‌ربط و بی‌خود است. هرچقدر هم که متفکر خوبی باشد هیچ کمکی به هیچ‌جایی نمی‌کند.

اما بحثی که به نظر می‌آید در حرف‌های بهنود و مهاجرانی نیست، این است که کارنامه این روشن‌فکرانی [مهاجرانی و بهنود] که با توسل به شیعیسم یا زبان فارسی [ادبیات فارسی] آورده‌اند، کارنامه خیلی زیبایی نیست، در نتیجه قرائتی که آورده‌اند، اشکال دارد.

سروش دباغ: فرهنگ ما قویا با فرهنگ شیعه ممزوج شده است

سروش دباغ در ادامه بحث گفت: من برنامه آقای بهنود را دیدم، بعد مقاله (او) و مقاله آقای مهاجرانی را دیدم و چند مطلب دیگر که همه در گویا نیوز (منتشر شده) بود. از قضا مطلبی دارم می‌نویسم که بزودی تمام می‌شود و برای انتشار ارائه خواهم کرد. آن قدر که می‌فهمم موضع آقای مهاجرانی و همچنین موضع آقای بهنود را می‌پسندم. خوانش من این است که بهنود نگفت که روشن‌فکر باید شیعه باشد. بعد هم که آقای (کامبیز) حسینی از او پرسید، گفت که شیعه در خون ماهست. من «درخون ما هست» را بیشتر اینگونه می‌فهمم که پیشینه تربیتی و معرفتی ما، دست کم در چهارصدسال گذشته، از زمان صفویه به این سو، این است که فرهنگ ما قویا با فرهنگ شیعه ممزوج شده است. فکر می‌کنم یک روشن‌فکر امروز ایرانی لزومی ندارد که مذهب شیعه اتخاذ کرده باشد. یعنی لزومی ندارد که به معتقدات شیعه باور داشته باشد. می‌تواند سنی مذهب باشد. می‌تواند شیعی باشد. می‌تواند مسیحی باشد. می‌تواند اصلاً باور و تعلق خاطر دینی نداشته باشد. اما با فرهنگ ایرانی-اسلامی باید آشنا باشد. مثال‌هایی را هم که مهاجرانی از مثنوی زده بود به نظرم به این معنا درست بود.

فارغ از معتقدات مذهبی مولوی، اینکه به هر حال فرهنگ‌مان آمیخته‌ای از آموزه‌های شیعی و سنی است. به نظر من روشن‌فکر اگر باید با جهان جدید آشنا باشد، که باید باشد، حتماً باید با سنت پس و پشت هم آشنا باشد. حالا ما که ایرانی هستیم سنت‌مان به قول هانری کربن اسلام ایرانی است. اگر در جامائیکا بودیم، سنت‌مان جامائیکایی بود. به این معنا به نظرم این سخن قابل دفاع است. یک مقدار از واکنش‌های تند هم که ارائه شد بیشتر معلل بود تا مدلل و احیاناً در مقام تخفیف رقیب بود. اتفاقاً کسی که این حرف را زده، یعنی بهنود، متعلق به این طایفه نیست. فکر می‌کنم بیشتر خواست توضیح دهد و بر مولفه‌های فرهنگی به درستی انگشت‌تاکید گذاشت.

به نظر من پاره‌ای از روشن‌فکران ما، بدون اینکه فرد خاصی مورد نظرم باشد، اگر نمی‌تواند دو صفحه حافظ بخواند. از روی گلستان سعدی نمی‌تواند بخواند. یک صفحه قرآن نمی‌تواند بخواند و فرق یک زیارت‌نامه را با فلان آیه قرآن نمی‌داند و بعد دستی در ادبیات و هنر ما ندارد، و به جای آن مدام برای ما از فرهنگ غربی بگوید، روشن‌فکر ایرانی نیست. بلکه آشنا با فرهنگ مغرب‌زمین است.